

سرمقاله

تصمیم های حساس و احترام به مردم

محمد رضا هویدا

برخورد دولت با طالبان در سیزده سال گذشته تابع اصل و قاعده مشخصی نبوده است. دولت افغانستان از سیاست کلی باج دهی به طالبان پیروی کرده است. این سیاست، به عنوان های مختلف از بازگشت مجدد و پیوستن طالبان به نیروهای افغان تا گفتگوهای صلح در طول این سالها ادامه داشته است. یکی از اثرات این سیاست، تعریف نشدن طالبان است. از آغازین روزهای سقوط حکومت طالبان تا این روزها که طالبان به قصد براندازی حکومت به ولسوالی ها و ولایات کشور حمله می کنند، تعریف واحدی از طالبان و اینکه آنان دوست هستند و یا دشمن وجود ندارد.

یکی از نتایج این سیاست، اختلاف شدید میان مردم و دولت در شناسایی و تعریف طالبان است. بخش های وسیعی از مردم افغانستان از طالبان به عنوان اولین و بزرگترین دشمنان خود یاد می کنند ولی در مقابل دولتمردان افغانستان به خصوص روسای جمهوری در طول این سالها از طالبان حتا به عنوان های دوستانه ای چون برادر یاد کرده اند. این اختلاف ناشی از آن می شود که دولتمردان افغانستان، نتوانسته اند موضع خود را در قبال طالبان و مردم افغانستان حل کنند و به نتیجه گیری واحدی برسند، که بر اساس آن بتوانند استراتژی دولت در قبال طالبان و گروه هایی مانند آنها را مشخص بسازند.

اختلاف نظر در مورد برخورد با طالبان و گروه هایی نظیر آنها را در موارد مختلف می توان دید. به عنوان نمونه مردم به پروسه صلح همیشه با شک و تردید نگریسته اند. آنها از فریب هایی که دولت در پروسه صلح از طالبان خورده است به عنوان یک نکت منفی یاد می کنند. مثلا مردم از اینکه یک دولتمرد کشور با یک شخص جعلی که در اصل یک دوکان دار است بنشینند و پول بدهد، سخت متاثر شده اند. ولی دولتمردان پروسه صلح را به هر قیمتی به پیش برده اند. این اختلاف دیدگاه ها، سبب شده تا مردم افغانستان نتوانند به پروسه صلح اعتماد لازم را داشته باشند.

در موضوعی مثل توافق نامه دند غوری در ولایت بغلان نیز، دولت در کل نتوانسته به خواست مردم عمل کند. امتیاز دهی به طالبان تحت هر شرایطی به قدرت یابی طالبان منجر می شود. واگذاری یک منطقه به طالبان به معنای به رسمیت شناختن قدرت طالبان در یک ولایت است، چیزی که برای دولت افغانستان هرگز نباید قابل قبول باشد. همین امتیاز دادن ها به قدرت گیری طالبان منجر شده است. دولت افغانستان در مواردی با اهمیتی مثل واگذاری یک منطقه به طالبان نمی تواند بدون در نظر داشت مردم افغانستان و نهادهای قانونی مثل پارلمان اقدام به چنین کاری کند.

از سویی پارلمان نیز باید با چنین مواردی با دقت و حساسیتی بیشتری برخورد کند. به تشنج کشیده شدن میاچ پارلمان نه تنها دردی را دوا نمی کند، بلکه پارلمان و در کل ذهنیت جامعه را به سوی تشدید اختلافات می کشاند. این وضعیت بیشتر به سود دشمنان مردم افغانستان است تا به سود مردم افغانستان. نمایندگان باید حق اقل در پارلمان با احترام به یکدیگر، به بررسی و تعمق در مورد مسایل اقدام کنند و از وزرا خواهان دلایل واضح و روشن باشند. درگیری میان نمایندگان، فضای گفتگو و احترام از پارلمان دور می کند.

دولت افغانستان در حالی که نتوانسته در موضوع صلح، راه به جایی ببرد، و هر بار در همان جایی برگشته که در ابتدا قرار داشته است، باید به نفعات مردم افغانستان به صورت اصولی برخورد کند. واگذاری اختیار یک منطقه به طالبان کار ساده ای نیست و نباید بدون مشوره مردم افغانستان و نهادهای قانونی صورت بگیرد. هیچ کس و نهادهای به صورت خودسرانه و تنها با استنباط و برداشت شخصی خود نمی تواند، تصمیماتی اتخاذ کند که به اعتبار و حیثیت و تمامیت ارضی و خواست مردم افغانستان لطمه وارد نماید.

ماموریت جنگی نیروهای نظامی خارجی به شمول نیروهای نظامی ایالات متحدهی آمریکا و دولت های عضو سازمان ناتو، تا پایان سال ۲۰۱۴ به اتمام رسید و ماموریت جدیدی را زیرنام «حمایت قاطع» شروع کردند. با پایان سال ۲۰۱۴ نیروهای نظامی خارجی میدان های نبرد با تروریسم را خالی کرده و فعالیت های خود شان را در چهارچوب ماموریت حمایت قاطع مبنی بر «مشورده های، آموزش دهی و تعویب مالی»، تنظیم کردند. زین پس تنها نیروهای اردو و پولیس ملی کشور در برابر تهدیدهای تروریست ها ایستادگی می کنند و نظامیان خارجی فقط در بخش های آموزش دهی و مشورده های همکاری می کنند.

ماموریت جدیدی نیروهای نظامی خارجی بر این پیش فرض بنا نهاده شده است که نیروهای اردوی ملی و پولیس ملی به ظرفیت ها و توانایی های لازم نظامی دست یافته و به تنهایی قادر به مهار تهدیدهای نظامی می باشند. دولت به ویژه راس هرم رهبری تحت تاثیر برخی مباحث سیاسی این بحث را به صورت گسترده برچسته کرد و به صورت نسبی این باور در اذهان و افکار عمومی خلق شد که اردو و پولیس ملی قادر به مهار تهدیدها و پاسخ گویی به چالش های نظامی و امنیتی هستند.

انما نهادها و نمودهای ناتوانی نیروهای نظامی کشور به وضوح دیده می شود. برداشت نادرست نشود. این نگارش در بی بی احترامی یا ارج نگذاشتن به جان نثاری ها و فداکاری های اردو و پولیس ملی نیست، بلکه درصدد روشن شدن واقعیت موجود است و آن این که هنوز نیروهای نظامی داخلی ظرفیت دفاع از کشور، پاسخ گویی کامل به تعرض ها و حمله ها و نیز تامین امنیت نیستند.

سال گذشته با پایان سال ۲۰۱۴ نسبت به هوای نامناسب، دشمن توانایی خلق تهدیدها و تحركات نظامی را نداشت. در فصل زمستان نمی شود حملهی نظامی براه انداخت. اما با گرم شدن هوا، شدیدترین حمله ها را سازمان دهی کردند. باربار ولسوالی های ولایت های هلمند، بدخشان و قندز دست بدست شدند. ادره ای این ولسوالی ها به دست دشمن می افتاد، بعد وزارت دفاع لشکرکشی می کرد آن ها را بازپس می گرفت، اما به محض که نیروهای جنگی به قرارگاه های شان بر می گشتند، وضعیت امنیتی ولسوالی ها با تهدید مواجه شده و دوباره همان می شد که بود. هفته های گذشته شهر کندز سقوط کرد،

ولسوالی های خواجه غار تخار، تاله و برک بغلان و وردوج بدخشان نیز سقوط کردند. در حال که توجه سه سازمان مهم نظامی و امنیتی به سمت شهر قندز جلب شده بود و چشم های تیزبین و داور افکار عمومی نیز به نظاره نشسته بود که دولت چه خواهد کرد؟ گروه طالبان تهدیدهای را متوجه ولسوالی های ولایت تخار و ولایت بغلان کردند. یکبار این دو ولسوالی به دست دشمن افتاد، اما به زودی به کمک مردم محل و نظامیان پیشین جهادی آزاد شده است. پس از آن که حکومت با تمام سازوبرگ نظامی اش بر شهر قندز حمله کرده و این شهر را آزاد کرد، ولسوالی وردوج ولایت بدخشان سقوط کرد. گروه طالبان و آموزش دهندگان و مشورده دهندگان آن ها با زیرکی تمام

ضرورت بازگشت نظامیان خارجی به میدان نبرد

عبدالرحمن فهیمی



تلاش می کنند را جنگ را پراکنده کرده و نیروهای اردوی ملی را دست پاچه و سردرگم کنند. مثلا اگر اکنون، نیروهای خاص و جنرالان ورزیدهی وزارت دفاع و وردوج بدخشان فرستاده شوند، ممکن است بازهم شهر قندز با تهدید مواجه شود و اگر وردوج را جدی نگیرند، ولسوالی های هم جوار با تهدید جدی مواجه خواهد شد. بنابراین این ها، نهادها و نمودهای ناتوانی اردو و پولیس ملی کشور می باشد. این نهادها و نمودها نشان گر و حکایت گر این است که هنوز نیروهای دفاعی و امنیتی به آن ظرفیت و توانایی نرسیده اند که بتوانند به تنهایی در برابر تروریسم ایستادگی و وضعیت وخیم و نگران کنندهی امنیتی، دیگر عرصه ها را متاثر ساخته

و خواهد ساخت. جوان های مجرد و متاهل افغانی سیل آسا کشور را به مقصد کشورهای خارجی به ویژه اروپا ترک می کنند. با این که قبلا خطر غرق شدن در دریاها و طعمه شدن نهنگ ها وجود داشت و اکنون خطر تیرباران نیروهای مرزی دولت نیز وجود دارد، بازهم جوان ها به صورت گسترده کشور را ترک می کنند. بدون تردید، مهاجرت جوان ها و خانواده ها به کشورهای اروپایی علل و عوامل متعدده دارد: بی کاری، نبود آزادی و حرمت نداشتن ارزش های انسانی، نبود رفاه عمومی و ناامنی از علل و عوامل عمده اند. اما امنی و بی ثباتی کلان ترین دردت ترین عامل مهاجرت ها می باشد. پس از چهارده سال جنگ و حرکت کشور به سمت بحران عمیق تر و زرف تر این باور

امپریالیسم جدید

جان بلای فاستر / ترجمه احمد سیف / قسمت سوم



سیاسی در سطح جهانی اشاره داشت که اجازه می دهد، یک امپراتوری بزرگ در برابر دیگران موقعیت برتر پیدا کند. ولی اهمیت کنونی نظریه ی سوپرامپریالیسم به پژوهش های مایکل هودسن، پیتر گوئن، لیبو پاتنج و سام گیندین مدیون است. در این جا تأکید اصلی روی امپریالیسم قدرتمند امریکاست که در آن امریکا همه ی رقبای خود را در اروپا و همین طور جاپان با استفاده از ابزارهای متعدد سیاسی، نظامی و به خصوص مالی زیرلای «امپراتوری امریکا» گرد آورده است. در کتاب پاتنج و گیندین که در ۲۰۱۲ منتشر شد، ساختن سرمایه داری جهانی: اقتصاد سیاسی امپراتوری امریکا، تأکید بر آن است که توفیق امریکا به این خاطر است که در اوایل قرن بیست و یکم «توانسته جهانی را بر اساس تصویر خود ایجاد کند». ولی برخلاف هارت و نگری این متفکران ریشه های «سرمایه داری جهانی» را در «امپراتوری امریکا» می بینند نه یک امپراتوری بدون دولت.

ولیمای رابینسون و لری اسکلیپر در معرفی اولترا امپریالیسم – یعنی جهانی که در سطوحی سرمایه ی بین المللی قرار دارد با «دولت فراملیتی» و «طبقه ی سرمایه دار فراملیتی» از دیگران پیشی گرفته اند. در این نگرش در نتیجه ی جهانی سازی اقتصادی، دولت – ملت و بورژوازی ملی – حتی در مورد ایالات متحده امریکا – اهمیت هرروز کمتری دارند. امپریالیسم در مفهوم کلاسیک اش دیگر مقوله ی معنی داری نیست، چون در همه ی سطوح فراملیتی شدن سرمایه داری جایگزین آن شده است. به گفته ی رابینسون «جهانی سازی شامل سرکوب دولت – ملت به عنوان یک اصل سازمان دهی

توسعه ی سریع اقتصادی امکان پذیر است و حتی می توان به کشورهای شمال رسید – حداقل در کوتاه مدت – اگرچه کم اتفاق می افتد که این توسعه ای متکی به خود و خودگردان براساس بازارهای داخلی باشد. مداخله ی نظامی امریکا و هم پیمانان – که در قالب اجتماعی از دولت ها پنهان می شود – اغلب و (به استثناء) به عنوان باز تاب جهانی شدن، مبارزه با تروریسم و انسان دوستی تعبیر می شود. انقلاب برای بریدن از نظام جهانی امپریالیسم به نظر ناممکن می رسد، به خصوص پس از فروپاشی شوروی و ادغام دوباره چین در بازارهای جهانی. سلطه ی امریکا خود را در صحنه ی جهانی چه از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی باز تثبیت کرده است و در تحمیل یک نظام نولیبرالی جهانی نقش رهبری دارد به حدی که بحث های پیشین درباره ی افول هژمونی امریکا را به پرسش گرفته است. نتیجه ی همه ی این تحولات این بوده است که چارچوب ذاتی نظریه ی مارکسیستی کلاسیک امپریالیسم مورد تردید قرار گرفته است. در سال های اخیر این وضعیت به ظهور جایگزین های متشدد برای نظریه ی کلاسیک خود را نشان می دهد: مقوله هایی چون امپراتوری پسامدرن، سوپر امپریالیسم، سرمایه داری فراملیتی و «امپریالیسم جدید» نولیبرالی در مقابل «امپریالیسم نیو دیل».

مایکل هارت و آنتونیو نگری در کتاب امپراتوری تزیین شده خود را ارائه می دهند که امپریالیسم با یک مقوله ی بی شکل به نام «امپراتوری» جایگزین شده است. به گفته ی آن ها «امریکا و یا هیچ دولت – ملت دیگری نمی تواند مرکز یک پروژه ی امپریالیستی باشد» امپریالیسم تمام شده است. هیچ ملتی دیگر نمی تواند

توسعه ی سریع اقتصادی امکان پذیر است و حتی می توان به کشورهای شمال رسید – حداقل در کوتاه مدت – اگرچه کم اتفاق می افتد که این توسعه ای متکی به خود و خودگردان براساس بازارهای داخلی باشد. مداخله ی نظامی امریکا و هم پیمانان – که در قالب اجتماعی از دولت ها پنهان می شود – اغلب و (به استثناء) به عنوان باز تاب جهانی شدن، مبارزه با تروریسم و انسان دوستی تعبیر می شود. انقلاب برای بریدن از نظام جهانی امپریالیسم به نظر ناممکن می رسد، به خصوص پس از فروپاشی شوروی و ادغام دوباره چین در بازارهای جهانی. سلطه ی امریکا خود را در صحنه ی جهانی چه از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی باز تثبیت کرده است و در تحمیل یک نظام نولیبرالی جهانی نقش رهبری دارد به حدی که بحث های پیشین درباره ی افول هژمونی امریکا را به پرسش گرفته است. نتیجه ی همه ی این تحولات این بوده است که چارچوب ذاتی نظریه ی مارکسیستی کلاسیک امپریالیسم مورد تردید قرار گرفته است. در سال های اخیر این وضعیت به ظهور جایگزین های متشدد برای نظریه ی کلاسیک خود را نشان می دهد: مقوله هایی چون امپراتوری پسامدرن، سوپر امپریالیسم، سرمایه داری فراملیتی و «امپریالیسم جدید» نولیبرالی در مقابل «امپریالیسم نیو دیل».

- صاحب امتیاز: دکتر حسین یاسا
- مدیر مسؤل: محمد رضا هویدا
- سردبیر : حفیظ الله زکی
- کاربکاتوریست: خالق علی زاده
- دبیران: علی اصغر زاهدی، مصطفی جعفری
- مشول وب سایت: مهدی صالحی
- آدرس: کابل، شهرک امید سبز، فاز چهار، کوچه ششم، خانه نمبر ۷-۱۳۷

در افکار عمومی ایجاد شده که امنیت در افغانستان دست نیافتنی می باشد. جنگ، انتشار و انفجار، قتل و سربریدن دست از سر مردمان این مرزوبوم بر نمی دارد. سقوط قندز این باور را شدیدتر و عمیق تر کرد. برای نخستین بار بود که یک شهر سقوط کرد. مردم زنگ خطرهای را احسان می کنند که ممکن است غزنی، میدان وردک و برخی ولایت های شمالی نیز سقوط کند. حالا پرسش این است که چه باید کرد؟ راه حل مشکل چیست؟ راه حل های متفاوت مطرح می گردد. به نظر می رسد که هریک از این راه حل ها با توجه به چالش های عینی مطرح می شود؛ پاک سازی درون دولت و حکومت به صورت عموم و درون ساختارهای نظامی و امنیتی به صورت خصوص، اراده ی سیاسی رهبری دولت جهت مبارزه ی جدی با دشمن و برهم زدنندگان نظم و امنیت، تعریف مشخص و روشن از گروه طالبان، گماشتن وزیر دفاع ملی و.....

حالا پرسش این است که در کنار همه ی این راه حل ها و راه کارها، بازگشت دوباره ی نیروهای نظامی خارجی به میدان نبرد با تروریسم می تواند به عنوان یکی از راه حل های جدی و مهم مطرح گردد. شاید گفته شود که نیروهای نظامی خارجی همین حالا نیز در میدان نبرد سهمی دارند و گفته می شود که علاوه بر آموزش دهی و مشورده دهی، بخش هایی ناتو و برخی از نیروهای ویژه ی آمریکایی در آزادسازی شهر قندز سهم داشته و در کنار نیروهای داخلی جنگ کرده اند. بلی، اما منظور این است که این نیروها مانند گذشته امنیت برخی از ولسوالی های نالمن را بر دوش گیرند. چنین برنامه و ماموریت ایجاد می کند که در راهبرد نظامی کاخ سفید نیز تغییرات اعمال گردد. امید می رود که رییس جمهور اوباما صدای مردم آسیب دیده و زجر دیده ی افغانستان و نظامیان کشورش را شنیده و تصمیم واقعی را در این مورد اتخاذ نمایند.

در صورت که نیروهای نظامی خارجی به میدان نبرد با تروریسم برگشته و مسوولیت امنیتی برخی از ولسوالی ها و ولایت ها به پرسون شوند، نیروهای نظامی داخلی به گونه ای منسجم تر قادر خواهند گردید که از پس تهدیدهای امنیتی بدر شده و پاسخ های خوبی به دشمن بدهند. به هر حال، توقع مردم افغانستان از ایالات متحده ی امریکا و ناتو این است که به اهداف اعلان شده ی شان در سال ۲۰۰۱ پایند مانده و نیز زبان مشترک یابند.

زندگی اجتماعی در تحت سرمایه داری می شود. «در این رویکرد سرمایه یی فراملی است که ارنستو اسکره پانتی در امپریالیسم جهانی و بحران بزرگ بر این باور است که همان نگرش کائوتسکی درباره ی اولترا امپریالیسم تجدید شده است.

امپریالیسم جدید هاروی با همه ی این نگرش ها تفاوت دارد در این دیدگاه اقتصاد سیاسی کنونی جهان دو گزیننه ارائه می کند «امپریالیسم جدید» نولیبرالی و بسیار مطلوب تر از آن «امپریالیسم نیو دیل». هسته ی اصلی مباحثات هاروی علیه جهانی سازی نولیبرالی است که به عقیده ی هاروی نیرویی است که اقتصاد جهان و موجودیت اجتماعی را به شیوه ای تجدیدساختار کرده که با سرمایه داری رهاشده از مقررات، خصوصی سازی و کالایی شدن جور دربیاید. به عقیده ی هاروی، تناقض مرکزی انباشت امروز، (که در واقع واژگانش را از باران و سوزییزی وام می گیرد) این تمایل به ظهور بحران «اضافه انباشت» و به همراه آن «کمبود فرصت های مطلوب برای سرمایه گذاری سودآور» به آن چیزی است که «مشکل جذب مازاد» می خوانند. پاسخ بدیع سرمایه به این مشکل اضافه انباشت، به عقیده ی هاروی که از دیدگاهی نولوکزامبورگی بحث می کند، کشف یک «منطقه ی بیرونی» جهانی (درواقع همان چیزی که لوکزامبورگ مناطق غیر سرمایه داری می نامد) است – زنجیره های گسترده از بخش های کالایی نشده که می تواند شامل سلب مالکیت بشود؛ یعنی فرایندی که هاروی «انباشت به مدد سلب مالکیت» می نامد. در این جا مباحث مارکس درباره ی انباشت بدوی – که هدفش بررسی توسعه ی اولیه ی سرمایه داری در اروپا بود – به همه ی اشکال سلب مالکیت در یک چارچوب فضایی – زمانی تعمیم داده می شود که شامل «زور، تقلب، غارت، تصاحب قهری اموال» است. ولی انباشت به مدد سلب مالکیت – به معنای منطق سلب مالکیت همه ی واقعیت ها به نفع انباشت سرمایه – مطابق تعریف خود هاروی آن قدر انتزاعی است که می تواند به سادگی به پدیده های متفاوتی چون صندوق های بازنشستگی دولتی، خصوصی سازی مدارس، کمک مالی به سرمایه ی ملی، ضبط زمین در جهان، کالایی سازی رسانه های اجتماعی، و انهدام و بازارگر کردن همه ی دارایی های عمومی در پیوند با محیط زیست بشود. در نتیجه، به سادگی می تواند از اشکال متعدد عینی – که در واقع از نظر تاریخی مد نظر تئوری امپریالیسم بود – جدا شده حتی از تئوری های مارکسی استثمار هم فاصله بگیرد... ادامه دارد.

افغانستان

The Daily Afghanistan

